

خواندنی‌های لئوناردو داوینچی

فرهاد ساسانی

«تو، ای خدا، همه چیزهای خوب را به ازای کار به ما می‌دهی.»

لئوناردو در ۱۵ آوریل ۱۴۵۲ در دوران رنسانس، احتمالاً در مزرعه‌ای در آنجیانو در سه کیلومتری شهر وینچی، نزدیکی امپولی به دنیا آمد. پدر ۲۵ ساله‌اش، سیر پی پرو، دفتردار بود و در همان سال با همسر اولش ازدواج کرد، اما با مادر لئوناردو، کاترینا، ازدواج نکرده بود. لئوناردو هنگام غسل تعمید در نمازخانهٔ باپتیسما در کلیسای وینچی، از سوی کشیش بخش، «لیوناردو» نام گرفت، اما بعدها به «لئوناردو» معروف شد.

لئوناردو در سن پنج‌سالگی در سال ۱۴۵۷ از آنجیانو به وینچی، شهر کوچکی در پای کوه آلبانو در شهر توسکانی ایتالیا، نزد پدر بزرگش رفت و از آن زمان به بعد، عضوی از خانوادهٔ پدری‌اش شد؛ خانواده‌اش از سدهٔ سیزدهم در این شهر زندگی می‌کردند. به این ترتیب، منسوب به شهر وینچی شد و «داوینچی»، یعنی از وینچی – اهل وینچی یا وینچایی – نام گرفت. به مدرسه رفت تا خواندن و نوشتن، حساب، هندسه و زبان لاتین بیاموزد. واساری می‌گوید آموزگارش از پرسش‌ها و تردیدهایش خسته شده بودند. بعدها کوشید لاتین را بهتر یاد بگیرد، زیرا می‌اندیشید در مدرسه به اندازهٔ کافی نیاموخته است. شاید این دلیلی باشد برای این‌که یادداشت‌هایش را به ایتالیایی نوشته است.

تا ۱۴۶۶ در وینچی زندگی کرد، اما در چهارده سالگی به فلورانس رفت و در کارگاه وروچیو، یکی از هنرمندان بزرگ فلورانس، شاگردی کرد. شک نیست که وروچیو که مجسمه‌ساز، نقاش، زرگر، ریخته‌گر، مفرغ‌کار و ... بود، تأثیر زیادی بر لئوناردو گذاشته است. وروچیو شیفتهٔ نقاشی‌های لئوناردو شد و در کارگاهش، جایی به او داد. بدین ترتیب، این امکان را یافت تا با هنرمندان معروفی چون بوتیچلی، پروچینو و لورنتسو دی

کردی کار کند. لئوناردو نیز مانند استادش هنرمند و صنعت‌گری چندکاره شد. بنابراین در زمینه‌های نقاشی، معماری، مهندسی مکانیک، آب و غیره به کار پرداخت چون معتقد بود:

«آهن از عدم استعمال زنگ می‌زند، آب را کد خلوصش را از دست می‌دهد و در هوای سرد یخ می‌زند؛ بی‌کاری هم قوت ذهن را می‌گیرد.»

شاگردی‌اش را با ترکیب کردن رنگ‌ها و سپس کشیدن بخش‌های ساده نقاشی‌ها آغاز کرد. در فاصله سال‌های ۱۴۶۶-۷۲، هیچ اثری از او نمی‌شناسیم، ولی نقاشی با رنگ روغن را در این زمان آموخت.

در ژوئن ۱۴۷۲، با نام اصلی‌اش، لئوناردو، در فهرست کتاب سرخ نقاشان فلورانس درآمد. اما با عضویت در صنف نقاشان فلورانس، همچنان در کارگاه وروچیو ماند. گمان می‌رود بین سال‌های ۱۴۷۶ تا ۱۴۷۸ کارگاه خودش را ایجاد کرده باشد، چون طی این دوره است که نخستین سفارشاتش را گرفته است. البته نخستین اثر معروفش نقاشی با قلم و جوهر از منظره آرنو ولی در پنجم اوت ۱۴۷۳ است که نبوغ ذهنی‌اش را نشان می‌دهد، زیرا به شکلی کشیده شده که واقعی به نظر می‌رسد. در ۱۴۷۶ نیز به همراه وروچیو نقاشی غسل تعمید مسیح را کشید: در این نقاشی، لئوناردو فرشته جلویی و منظره را نقاشی کرد؛ تفاوت کار این دو نقاش به خصوص در نقش دو فرشته هویدا است.

در سال‌های ۱۴۸۲-۹۹ برای دوک میلان کار کرد و در این مدت، شش نقاشی کشید و مشاور معماری، استحکامات و امور نظامی او بود. لئوناردو مهندس مکانیک و آب نیز بود و برخی از طرح‌ها و ترسیم‌هایش نشان‌دهنده مطالعاتش در این زمینه‌هاست. مدتی هم برای سزار بورگیا به عنوان «معمار نظامی ارشد و مهندس کل» کار کرد.

معروف‌ترین اثرش، مونالیزا یا جوکوندا یا به عبارتی لبخند ژوکوندا است. گمان می‌رود این اثر سفارشی باشد از سوی فرانچسکو دی بارتولومئو دی زانوی دل جوکوندا، یکی از اشراف شهر فلورانس، برای چهره همسر سومش، لیزا دی آنتونیو ماریا دی نولدو جراردینی، که در آن زمان ۲۴ سال داشت. لئوناردو کار این نقاشی را در ۱۵۰۳ آغاز کرد و چهار سال روی آن کار کرد؛ اما هنگام ترک فلورانس در ۱۵۰۷، آن را به سفارش‌دهنده‌اش تحویل نداد. برخی می‌گویند این نقاشی را خیلی دوست داشت، و برخی دیگر معتقدند کارش را تمام نکرده بود. این نقاشی بر روی چوب و در ابعاد ۷۷×۵۳ سانتی‌متر است؛ البته اندازه اولیه‌اش بزرگ‌تر بوده است چون دو ستون کناری آن را بعدها بریده‌اند.

شاه فرانسیس اول از لئوناردو دعوت کرد تا به قلعه آمبوا، دربار فرانسه برود. او سه سال بعد، در ۱۵۱۶، در حالی که نقاشی مونالیزا را در کیسه‌اش داشت، وارد آمبوا شد و در قلعه کوچک کلو، بین شهر و قلعه پادشاه، که اکنون «لوکلو لوس» نام دارد، ساکن شد. فرانسیس به او لقب «نقاش، معمار و مکانیک اول شاه» را اعطا کرد. در فرانسه نقاشی نکرد، ولی مطالعاتی روی آب انجام داد.

لئوناردو دواینیچی سرانجام در ۲ می ۱۵۱۹ در حالی که ۶۷ سال داشت و از ۱۵۱۷، نیمه راست بدنش فلج شده بود، در کلو درگذشت. واساری می‌گوید دو، سه هفته پیش از مرگش نیز بیمار شده بود. ابتدا او را در مرکز قلعه شاه در دیر فیورنتینا دفن کردند، اما پس از ویرانی کلیسا و بخش‌هایی از قلعه، بقایای جسدش را به نمازخانه سن هوبرت انتقال دادند. لئوناردو در یادداشت‌هایش نوشته است: «وقتی می‌آموختم چگونه بزیم،

می‌آموختم که چگونه بمیرم.»

فرانچسکو ملتسی در نامه‌ای به برادران لئوناردو، در سال ۱۵۱۹، می‌نویسد: «در توان طبیعت نیست که بار دیگر چنین مردی خلق کند.» جورجو واساری هم در زندگی نقاشان (۱۵۶۸) می‌نویسد: «طبیعی است که آسمان‌ها اغلب غنی‌ترین هدایا را بر انسان‌ها فرو ببارند، ولی گاه با دست و دل بازی بر یک زیبایی، ظرافت و توانایی منحصر به فرد فرو می‌ریزند، ... معلوم است نبوغش موهبت خداوند است نه دستاورد هنر انسانی. آدم‌ها این را در لئوناردو داوینچی می‌بینند...». و پی‌یر پل پرودون در نامه‌ای به ژان باپتیست فوکونیه، در سال ۱۷۸۵، از او با عنوان «پدر، شاهزاده و سرآمد همه نقاشان» یاد می‌کند. والتر پیتر (۱۸۷۳) در مطالعاتی در تاریخ رنسانس می‌نویسد: «کنجکاوی و میل به زیبایی، این‌ها دو عامل اصلی نبوغ لئوناردو است؛ کنجکاوی اغلب در تضاد با میل به زیبایی است، اما در اتحاد با آن، نوعی زیبایی ظریف و گیرا به وجود می‌آورد». همچنین ادیلون ردون در یادداشت‌هایش (۱۹۰۹) می‌آورد: «از طریق حس کمال، برتری و عقل و از طریق تسلیم کامل در برابر قانون طبیعت است که این نابغه ستودنی و عالی در کل هنر شکل تبخیر پیدا کرده است و بر جوهر آن تسلط دارد.» در مقابل، کسانی نیز هستند که نه تنها این‌گونه افراط‌آمیز از او تعریف نمی‌کنند، بلکه حتی از کارش خُرده هم می‌گیرند. ماری باشکیرتسیف در یادداشت‌هایش (۱۸۸۳) اشاره می‌کند که «لئوناردو داوینچی همه کاری کرد و هیچ کاری را خیلی خوب نکرد.» پی‌یر اوگوست رنوآر نیز گفته است که «خسته‌ام می‌کند، باید می‌چسبید به همان دستگاه‌های پرنده‌اش.»

در سده شانزدهم، فردی به نام پومپئو لئونی مجموعه‌ای ۱۳۰۰ برگی - کاغذپاره - شامل دست‌نوشته‌ها، ترسیم‌ها و طرح‌های لئوناردو را گردآوری کرد، که امروزه آن را با عنوان نسخه خطی آتلانتیکوس می‌شناسیم. بین سال‌های ۱۹۶۶ تا ۱۹۶۹ طی قراردادی مابین رئیس کتابخانه امپروزیانای میلان، و مدیر آزمایشگاه رستورو از صومعه گروتافراتا، کار بازسازی نسخه خطی یادداشت‌های لئوناردو به راهبان آنجا سپرده شد. سرانجام استاد مارینونی از سوی کمیسیون وینچی‌شناسی رم مأموریت یافت تا این یادداشت‌ها را برای چاپ ملی آماده سازد. در زیر برخی از سخنان او را، به ویژه در ارتباط با نقاشی از نظر می‌گذرانیم:

«نقاشی ستودنی‌ترین چیزی است که بیش از همه شبیه چیزی است که نشان می‌دهد.»

«به نقاشان می‌گویم هرگز از شیوه دیگر نقاشان تقلید نکنید، زیرا تا جایی که به هنر مربوط می‌شود، با این کار شما را نوه‌های طبیعت، و نه فرزندان آن، خواهند نامید.»

«نقاشی علم است و دختر واقعی طبیعت، چون فرزند طبیعت است. ولی اگر بخواهیم صحیح‌تر بگوییم، می‌توانیم آن را نوه طبیعت بنامیم، زیرا تمام چیزهای مرئی هستی‌شان را از طبیعت می‌گیرند و از همین چیزها نقاشی زاده می‌شود. پس می‌توانیم به درستی آن را نوه طبیعت و مرتبط با خداوند بدانیم.»

«مطمئناً وقتی کسی تصویری می‌کشد، نباید از شنیدن نظر دیگران امتناع ورزد زیرا خیلی خوب

می دانیم ممکن است برداشت درستی از شکل فردی دیگر داشته باشد - اگر چه نقاش هم نباشد ...»

○

«یک نقاش خوب باید دو چیز اصلی را بکشد: انسان و کارکرد ذهن او را. اولی آسان و دومی دشوار است؛ زیرا باید از طریق اطوار و حرکات دست و پا ارائه شود.»

○

«هر چیزی که در جهان وجود دارد - در ماهیت، در عمل یا در تخیل - نقاش باید نخست آن را در ذهن بیاورد و سپس در دست.»

○

«ذهن نقاش باید مانند عینکی باشد که پُر می شود از تصاویر فراوانی که جلویش قرار می گیرند.»

○

«نقاش لازم است ... بداند ... هر رگ و پی یا عضله ای سبب چه حرکتی می شود و فقط همان ها را برجسته و درشت کند، نه مابقی رگ و پی ها یا عضله های سرتاسر دست و پا را، چنان که بسیاری چنین می کنند تا ترسیم کنندگان بزرگی به نظر رسند؛ پیکره های عریان شان را بی هیچ ظرافتی از چوب می سازند چنان که پنداری به یک گونی گردو نگاه می کنی نه شکل انسان، یا به یک کیسه تریچه نگاه می کنی نه عضلات بدنی عریان.»

○

«جذابیت بسیار زیاد نور و سایه را باید در چهره کسی یافت که در چارچوب در خانه تاریکی نشسته است ... چون بخش نورگرفته سایه های تقریباً غیرقابل مشاهده ای دارد و بخش سایه گرفته نیز نور تقریباً غیر قابل مشاهده ای دارد. این شیوه برخورد و تشدید نور و سایه بر زیبایی چهره ها می افزاید.»

○

«مراقب باش از بهترین بخش های چهره های زیبای زیادی استفاده کنی.»

○

«[در نقاشی] کنش ها باید مناسب و در پیکره ها تنوع داشته باشد تا این که آدم ها چنان به نظر نیایند که پنداری برادرند.»

○

«ای نقاش، زینهار مبادا حرص درآمد انگیزه قوی تری از آوازه هنر باشد، زیرا کسب این آوازه بسی بزرگ تر است از آوازه دارایی.»

○

«نقاشی که با عمل و بادآوری چشم و بدون دلیل نقاشی می کند مانند آینه ای است که درون خودش همه اشیائی را که در مقابلش قرار دارند، بدون دانستن این مسئله، دوباره می سازد.»

○

«هیچ تفاوت دیگری بین نقاشی و مجسمه سازی نمی یابم مگر آن که کار مجسمه ساز زحمت جسمانی

بیشتری دارد و کار نقاش زحمت ذهنی بیشتری.»

○

«شعر در ارائه کلمات برتر از نقاشی، و نقاشی در بازنمایی واقعیت‌ها برتر از شعر است. به همین دلیل، من نقاشی را برتر از شعر می‌دانم.»


کتابنامه

Crofton, Ian (ed.), *A Dictionary of Art Quotations* (London: Routledge, 1988).

Morgan, Arthur T. (ed.), *Handbook of Quotations* (Delhi: Goyal SaaB, 1999).

www-groups.dcs.st-and.ac.uk/~history/Mathematicians/Leonardo.html.

www.kausai.com/leonardo.



شپه‌شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی